



مکاتبات آدورنو و مارکوزه؛ نامه‌ی ششم

هربرت مارکوزه

برگردان میثاق نعمت گرگانی

۲۱ جولای ۱۹۶۹

تدی عزیز

بعد از بازگشتان از ایتالیا، نامه‌ای به تاریخ ۱۹ جون به دستم رسید. بحث و جدال با کوهن بندیت عملاً چیز بامزه‌ای شد؛ نه فقط چون مدیریت کردم تا جار و جنجال گروه و حامیانش را ساکت کنم و بنا بر برنامه‌ی زمان‌بندی‌شده سخنرانی‌ام را به پایان برسانم (گزارش‌های روزنامه‌ها اشتباه هستند)، بلکه بابت اینکه بحث با دانشجویان ایتالیایی درباره‌ی این حادثه نشان داد که کوهن بندیت و شیوه‌های او کاملاً از هسته‌ی جنبش دانشجویی جدا شده و دور افتاده‌اند. دوستانم در برلین نیز نظری مشابه دارند.

مباحثه به او باعث شد تا متوجه‌ی آنچه بشوم که آن را گره‌ی اصلی بحث و اختلاف نظرمان نامیدی. قطعاً باور دارم که جنبش دانشجویی دربردارنده‌ی دورنمای «اثربخشی مداخله‌ای اجتماعی است». مشخصاً بیش از هر چیز در ارتباط با آمریکا، فرانسه (حضورم در پاریس مجدداً این باور را تقویت کرد) و آمریکای جنوبی این‌طور فکر می‌کنم. البته عللی که فرایندها را موجب می‌شوند، متفاوت از هم هستند، اما برخلاف هابرماس، به‌نظرم علی‌رغم تمام این تفاوت‌ها، انگیزه‌ی محرک‌شان رو به سوی هدفی واحد دارد. و اکنون این هدف، اعتراضی علیه



سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری‌ای که از ریشه‌های وجودی خود گسسته و علیه پیروانش در جهان سوم، فرهنگش و اصول اخلاقی خودش شده است. البته که من بازگوکننده‌ی این ایده‌ی مزخرف نیستم که جنبش دانشجویی در ذات خود انقلابی است. اما قوی‌ترین و احتمالاً تنها پیش‌برنده‌ی سقوط نظام سلطه امروز است. جنبش دانشجویی در آمریکا کاملاً به شکلی کارا به عنوان چنین پیش‌برنده‌ی مداخله‌ی می‌کند: در گسترش آگاهی سیاسی، در برانگیختن حاشیه‌نشینان، در گسست رادیکال‌اشاری که بیشتر در سیستم ادغام شده بودند و مهم‌تر از همه در بسیج حلقه‌های بیشتری از مردم علیه امپریالیسم آمریکا (واقعاً هیچ دلیلی نمی‌بینم که نسبت به استفاده از این مفاهیم، آلرژیک داشته باشم). شاید همه این‌ها چندان به چشم نیایند، ولی در قریب به اتفاق پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی، هیچ وضعیت انقلابی‌ای وجود ندارد و میزان انتگراسیون به حدی است که به سادگی هر فرم مخالفت رادیکال جدید و غیرارتدکس را محدود می‌کند. همچون همیشه، حاکمان، ارزیابی سنجیده‌تری از اپوزوسیون دانشجویی نسبت به خود آن دارند. سرکوب در ایالت متحده فوراً علیه دانشگاه‌ها و مدارس سازماندهی می‌شود. وقتی وادار کردن به همکاری و ادغام در سیستم نتیجه‌ای نمی‌دهد، پلیس وارد می‌شود.

امروز جنبش دانشجویی ناامیدانه در جستجوی یک نظریه و یک کنش‌مندی است. در جستجوی فرم‌هایی از سازماندهی است که امکان تطابق و تقابل با جوامع سرمایه‌داری متأخر را داشته باشند. جنبشی که تحت نفوذ و تحریک فتنه‌گران، یا آن‌ها که اهداف فتنه را پیش می‌برند، در خودش چاک چاک می‌شود. کنایه‌ها و مزه‌پرانی‌هایی تکرار می‌شوند، مانند آن چه از فرانکفورت و هامبورگ شنیدم، که همانند گفته‌های تو قابل توبیخ هستند. من به اندازه‌ی کافی همواره علیه شعار «دانشگاه را نابود کنیم» جنگیده‌ام، شعاری که آن را کنشی انتحاری



قلمداد می‌کنم. باور دارم که دقیقاً در موقعیتی به سر می‌بریم که وظیفه ما همان‌قدر کمک کردن به جنبش از منظر تئوریک است، که تعریف بازتعریف آن در برابر سرکوب و بی‌انگیزی و پاپس کشیدن.

پرسش من از امروز مؤسسه واقعاً همان پرسش پیشین است؛ پرسشی نه از کتاب‌های منتشر شده بلکه از غیاب مؤسسه در موقعیت‌های سیاسی. بگذار دوباره بگویم: تحت هیچ شرایطی مفهوم میانجیگری را مطرود نمی‌دانم، اما موقعیت‌هایی ساده‌ای هستند که دقیقاً به درستی خود را فاش می‌سازند. تاریخ و پویایی مؤسسه، آن را ناگزیر از اتخاذ موضعی شفاف علیه امپریالیسم آمریکا توأم با نبرد آزادی‌خواهی برای ویتنام می‌کند؛ قضیه به این سادگی نیست که سنگ «چینی‌های راین» را به سینه بزنی وقتی هنوز بهره‌کشی سرمایه‌داری مسلط است. همانند اوایل سال ۱۹۶۵، شنیده‌ام که تعیین هویت مؤسسه بر مبنای سیاست‌های آمریکا در آلمان است.

و حالا ناخوشایندترین بخش نامه‌ی من: بنابر حسب اتفاق دیدیم که هاکس نیز به زمره‌ی حمله‌کنندگان به من پیوسته است. [تا به امروز] به هر دردسری بود از باز شدن اختلاف‌مان به سطح عمومی اجتناب کردم. اکنون باید پاسخگوی جراید باشم. به نظر غیر عادی است که مکس مجدداً ادعای مالکیت ایده‌هایی را مطرح کرد که ما در بحثی جمعی و اشتراکی به آن رسیده بودیم؛ من کاملاً با گشادگی می‌پذیرم که این ایده‌ها در کار من «خام‌تر و ساده‌تر» شده‌اند. من معتقدم که این سادگی و خام بودن موجب می‌شوند که جوهر رادیکال مستتر و ناپیدای این مفاهیم، مجدداً مشهود و هویدا شوند. گذشته از این، هابرماس این جمله را از مقدمه‌ی ویرایش جدید مجموعه مقالاتی در دهه ۳۰ (برایم فرستاده نشده‌اند) نقل کرده است؛ «تفاوت در میزان دغدغه و حساسیت راجع به نیرویی است که در زمان ضعف به خدمت



مخالفان در می‌آید. برای پاسداری از حقیقت، به نظرم لازم است که به صراحت بگویم که علی‌رغم تمام ایراداتش، دموکراسی نیم‌بند همواره از دیکتاتوری بهتر است، [دیکتاتوری‌ای] که سقوط [سیستم] به آن منجر خواهد شد». آیا می‌توان تصویر کرد که هورکهایمر دهه‌ی ۳۰، امروز این‌طور غیر دیالکتیکی و غیرتئوریک بنویسد؟ این جمله به‌نظم دقیقاً نسخه‌ی پیش‌پافتاده‌ای از انتخاب میان بد و بدتر است. اما آیا حتی همین هم در کار هست؟ دموکراسی منتزع شده است، از بافت واقعی خودش جدا شده است: فرم سلطه‌ی سرمایه‌داری متأخر. این انتزاع اجازه مطرح شدن این پرسش را سرکوب می‌کند؛ بهتر برای کی؟ [چه کسانی]؟ برای ویتنام؟ بیافرا؟ مردمان برده در آمریکای جنوبی؟ ساکنین گتوها؟ این نظام [سرمایه‌داری] جهانی است و این دموکراسی همین نظام است، با تمام اشتباهاتش، منجر و به‌عمل آورنده‌ی ارتش نئواستعمار و نئوفاشیسم است و مانع آزادی می‌شود. انتزاعی مضاعف: نئوفاشیسم و این دموکراسی، آلترنیتو یکدیگر نیستند: این دموکراسی، به عنوان یک دموکراسی سرمایه‌مدارانه، در تناظر با پویایی ذاتی‌اش به سوی رژیم زور پیش می‌رود؟ و چرا فروپاشی آن باید منجر به ایجاد دیکتاتوری‌ای شود که از وضعیت فعلی بدتر است؟ آیا این دقیقاً وظیفه (رسالت) جنبش اعتراضی امروز، به ویژه جنبش دانشجویی نیست که مانع چنین استحاله‌ای شود؟ و چگونه می‌توانیم از چارچوب بیرونی این جنبش را به دلیل نیروی کم تقبیح کنیم وقتی که در آغاز خود این به غایت مورد تردید بود که آیا امکان صحبت آگاهانه از زور و جور سیستم وجود دارد وقتی که حاکمان ترتیب کارها را معین می‌کنند؟ چه چیزی بهتر به مخالفان «خدمت می‌دهد»؟ تعهد به ناتوان ساختن این جنبش یا تقویت کردن آن؟

دانشجویان به خوبی از همه‌ی محدودیت‌های اهداف اعتراضشان آگاه هستند، نیازی ندارند که ما این را به آن‌ها گوشزد کنیم؛ ولی شاید به کمک ما نیاز دارند تا از این محدودیت‌ها فراتر



روند. «زور»، «کارگزاران خشونت»، همه و همه در سمت دیگر استاده‌اند، در اردوگاه رقیب؛ و ما باید در به کارگیری این دسته‌بندی‌ها و برجسب زدندان به جنبش اعتراضی محتاط باشیم. و دیکتاتوری پس از سقوط؟ ما باید این شجاعت نظر را داشته باشیم که [ماهیت] خشونت رهایی را با خشونت سرکوب یکی نه انگاریم و همه را در زیرمجموعه کلی «دیکتاتوری» یک کاسه نکنیم. این به همان مسخرگی است که بخواهیم خشونت دهقانی ویتنامی را علیه مالک زمین با خشونت مالک زمین علیه دهقانان شورشی یکی بدانیم؛ بدون اینکه بخواهیم شکنجه و استثمار دهقان از سوی مالک را در نظر بگیریم.

بدون شک باید از مؤسسه‌های دموکراتیک-پارلمانی دفاع کرد، به‌ویژه که هنوز ضامن حق آزادی و مقابله با عمیق‌تر شدن افسردگی و ناامیدی‌اند. نه جنبش‌های دانشجویی بلکه این طبقه حاکم مسلط است که این مؤسسات را بی‌مصرف کرده است. امروز در آمریکا، مجلس قانون‌گذاری، محور و کانون تشدید افسردگی است و تصرف اخیر دادگاه عالی به‌وسیله‌ی نیکسون نشان می‌دهد که جهت حرکت سیاست به کدام سو است.

این تعداد محدودی از مسائلی بود که نیاز است راجع به آن‌ها بحث کنیم. شاید هنوز امکانش باشد. از زرم‌ت به پونترسینا قطار مستقیم است (گلیسیر اکسپرس فوق‌العاده) و از پونترسینا به زرم‌ت دقیقاً همان‌قدر فاصله است که از زرم‌ت به پونترسینا. امیدوارم بتوانم اواسط آگوست در زوریخ با هابرماس ملاقات کنم. تا ۱۴ آگوست اینجا هستیم: شنای روزانه در مدیترانه و غذای فرانسوی رمق تازه به روح و تنمان می‌دهد.

سلام گرم به هر دوی شما.

هربرت.